

واژه‌های ویژه ماهی و ماهیگیری در گویش گیلکی رودسر

مجتبی میرمیران (عضو هیئت علمی دانشگاه گیلان)

۱. مقدمه

استان گیلان از شمال به دریای خزر، از جنوب به رشته کوه‌های البرز و استان قزوین و زنجان، از غرب و شمال غربی به استان اردبیل و کشور جمهوری آذربایجان و از شرق به استان مازندران متصل است. بنا بر سالنامه آماری وزارت کشور مساحت این استان ۱۴۰۴۲ کیلومتر مربع است (عظیمی دویبختری ۱۳۸۵: ۲۰). استان گیلان به دو بخش غربی و شرقی تقسیم می‌شود که اساس این تقسیم‌بندی رودخانه سفیدرود است. به بخش غربی گیلان، گیلان غربی و در گویش گیلکی بیه‌پس و به بخش شرقی گیلان، گیلان شرقی و در گویش شرقی بیه‌پیش می‌گویند. واژه‌ی بیه در گیلکی به معنای «رود» است. گویش گیلکی از گویش‌های پرگوینده زبان‌های ایرانی است و در تقسیم‌بندی زبان‌های ایرانی در ذیل گروه گویش‌های ناحیه حاشیه دریای خزر قرار می‌گیرد (درباره دسته‌بندی و معرفی گویش‌های ایرانی، نک: رضائی باغبیدی ۱۳۸۰، ذیل گویش‌های گروه حاشیه دریای خزر).

۲. روش تحقیق

روش گردآوری داده‌های این یادداشت بر پایه تحقیق میدانی نگارنده از منطقه رودسر است. جامعه مورد پژوهش شامل صیادان و شاغلان این حرفه است و مواد گردآوری شده از طریق مصاحبه با چندین نفر که، عمدتاً، بی‌سواد بودند، فراهم آمده و با دقت ضبط و آوانگاری شده است.

۳. واژه‌های مربوط به ماهی و انواع آن

آمور /āmur/: نوعی ماهی پرورشی مربوط به آب‌های گرم، که در استخرهای گیلان نیز پرورش می‌یابد.

آجیکه /ajika/: حشره‌ای که در ساحل دریا پیدا می‌شود و صیادان آن را به‌جای طعمه به‌کار می‌برند.

آسلک /aslak/: نوعی ماهی با وزنی نزدیک به پانصد گرم، این ماهی به‌وفور در دریای خزر وجود دارد.

اوزن‌بُرون /uzun-burun/: ماهی غضروفی خوراکی که تخم آن به صورت خاویار مصرف می‌شود.

باج /bāj/: ماهی سفید بسیار بزرگ.

بیلگه /bilga/: نوعی اوزون‌بُرون که شبیه به فیل‌ماهی است.

بینو /binu/: نوعی ماهی از خانواده کپور ولی بزرگ‌تر و پهن‌تر.

تول‌خوس /tül-xos/: نوعی ماهی از خانواده کپورماهیان که بیشتر در آبگیرها و باتلاق‌ها وجود دارد.

تیف‌دار ماهی /tifdār-māhi/: ماهی سفید نر.

چال‌واش /čālvāš/: نوعی ماهی از خانواده اوزون‌بُرون.

دراگون /dərāgon/: نوعی اوزون‌بُرون و از نوع ماهی‌های خاویاری.

دلنگ /dalang/: به ماهی مرده در دام گفته می‌شود.

زالون /zālon/: نوعی ماهی از خانواده شوک و آسلک.

زرده‌پَر /zardə-par/: ← بینو.

سگ آبی /sag-e ābi/: فک دریای خزر.

سوف /suf/: نوعی ماهی گوشتی، این ماهی دارای بدنی کشیده و دوکی شکل به رنگ خاکستری و با سری نوک تیز و دهانی بزرگ است.

سیاکولی /siya- kuli/: نوعی ماهی کوچک، با رنگی تقریباً تیره و بسیار لذیذ.

سیبک /sibek/: نوعی ماهی کوچک شبیه سوف.

سیبیلی /sibili/: سگ ماهی، نوعی ماهی که دارای سبیل است.

سیترا /sitra/: نوعی اوزون برون و از نوع ماهی‌های خاویاری.

سیم‌پرک /simparak/: نوعی ماهی.

شامیگو /šā-meygo/: میگوی بزرگ؛ خرچنگ بزرگ.

شکاف /šekāf/: اردک ماهی.

شوک /šo:k/: نوعی ماهی کوچک از خانواده کاس ماهی.

شوگولی /šow-kuli/: نوعی کولی شبیه سیاکولی، شوگولی صورت تحریف شده شاکولی است.

فیتوفاک /fitufāk/: نوعی ماهی آزاد پرورشی که در استخرهای پرورش ماهی رشد می‌کند.

قزل‌آلا /qezelālā/: ماهی استخوانی خوراکی از خانواده ماهی آزاد که معمولاً در رودخانه‌ها زندگی می‌کند. خال‌های تیره مایل به سرخی دارد که حلقه‌هایی با رنگ روشن‌تر آنها را احاطه کرده‌اند.

کاس کولی /kāš-kuli/: نوعی کولی هم‌اندازه با سیاکولی ولی به رنگ نقره‌ای.

کپور /kapur/: نوعی ماهی که بیشتر در آب‌های گل‌آلود رودخانه یافت می‌شود. بدن این ماهی به رنگ قهوه‌ای با فلس‌های درشت زرد یا نقره‌ای و با باله‌های سرخ است.

کپورچیک /kapurčik/: به کپورهای کوچک اطلاق می‌شود.

کِفال /kāfāl/: نوعی ماهی با فلس‌های درشت و نقره‌ای‌رنگ، وزن این ماهی چهارصد گرم تا دو کیلو است و بیشتر در فصل پاییز و زمستان صید می‌شود.

کولمه /kulma/: نوعی کولی که بزرگ‌تر از شاکولی است.

کولی /kuli/: نوعی ماهی کوچک با وزنی نزدیک به سیصد گرم که بیشتر در اوایل فصل بهار در دریا و رودخانه وجود دارد.

کیلکا /kilkā/: نوعی ماهی خیلی کوچک دریای خزر که منبع تغذیه ماهی‌های بزرگ از قبیل ماهی سفید است.

مارمیلی /mārmili/: مارماهی، تعداد این نوع ماهی در دریای خزر بسیار اندک است.

ماش /māš/: نوعی ماهی مانند ماهی سفید ولی کمی پهن‌تر.

ماهی /māhi/: عمدتاً به ماهی سفید اطلاق می‌شود.

ماهی آزاد /māhi-āzād/: نوعی ماهی با بدن کشیده دوکی‌شکل؛ ماهی سالمون.

ماهی سفید /māhi-sifid/: ← ماهی.

میگو /meygo/: جانور بی‌مهره سخت‌پوست دریایی با بدنی باریک و کشیده که خرچنگ نیز نامیده می‌شود.

۴. واژه‌های مربوط به خوراک‌های قابل تهیه با ماهی

آشبول /ašbul/: خاویار ماهی، نوعی خوراک که از آشبول درست می‌شود.

آشبول ککو /ašbul-kuku/: نوعی ککو که یکی از مواد عمده آن آشبول است.

انارآغوز /anār āyuz/: نوعی غذا که ترکیبی از انار ترش سائیده و گوشت ماهی است.

تورشه‌آب /turšā-āb/: نوعی خوراک ماهی که آن را با ترشی مخصوص درست می‌کنند.

سارابیج /sārā-bij/: نوعی خوراک ماهی که، در صحرا، آن را زیر خاکستر زغال می‌پزند.

شکم‌پر /šekam-por/: نوعی خوراک ماهی که در آن شکم ماهی را با سبزی پخته، گردو و... پر می‌کنند.

شورآشبول /šur-ašbul/: خاویار نمک‌سودشده ماهی.

شورکولی /šur-kuli/: وقتی که کولی را در خم نمک می‌گذارند و نمک‌سود می‌کنند.

کولی‌بیج /kuli-bij/: نوعی خوراک که از کولی سرخ‌شده در تابه تهیه می‌کنند.

مالابیج /mālā-bij/: نوعی خوراک ماهی که ابداع پخت‌وپز آن به صیادان دریا منتسب است، خوراک مخصوص صیادان دریا.

ماهی‌دودی /māhi-dudi/: شکم ماهی را پس از صید خالی کرده و پس از نمک‌سود کردن چند ساعت یا چند روز در معرض دود متراکم چوب آویزان می‌کنند تا بتوان مدت زیادی آن را نگهداری کرد.

ماهی‌شور /māhi-šur/: ماهی نمک‌سودشده اما نه دودی؛ آن را در خم پر از نمک قرار می‌دهند تا شور شود و در مدت یک سال می‌توان آن را مصرف کرد.

ماهی‌کله /māhi-kalla/: سر یا کله ماهی که غذای مخصوص مردم گیلان است.

ماهی‌وضع /māhi-woz/: ماهی شکم‌پر.

۵. اندام‌های ماهی

آشبول /ašbul/: تخم ماهی خاویار.

پیلیک /pilik/: پولک ماهی.

تولنگه /tulenga/: بادکنک داخل شکم ماهی.

خاش /xāš/: استخوان ماهی.

دوم /dum/: دم ماهی.

زال /zāl/: طحال؛ بخشی از شکم ماهی که به جگر متصل است و ترکیدن آن سبب تلخ شدن گوشت ماهی می‌شود.

سیل /sil/: پولک ماهی.

شیاف /šiyāf/: نطفه ماهی نر.

کله /kalla/: سر ماهی.

گوش‌لاخ /gušlāx/: آبشش ماهی.

۶. واژه‌های مربوط به تور و ماهیگیری

آب‌بیارده دم /āb-biyarde do:m/: دام‌های آب‌آورده.

آورو /āwru/: پارو.

آنگله /angala/: لنگر.

اوزون‌برون دم /uzun-burun do:m/: دام یا تور ویژه صید اوزون‌برون.

اوزون‌قول /uzun-qul/: وقتی که گستردگی پره به طول بیست تا بیست‌وپنج تروس است.

باشماق /bāšmāq/ ← دولمبه.

بال‌بُر /bāl-bor/: نشانه‌های روی تورهای ماهیگیری؛ علائم شناسایی تورهای ماهی در دریا.

بوکزن /buk-za:n/: زمانی که ماهی در قلاب ماهیگیری گیر می‌کند.

بیرون‌دُم /birun-do:m/: دامی که برای صیدهای زیاد در فواصل و اعماق دریا تنیده و کار گذاشته می‌شود.

بیلگه‌دُم /bilgə-do:m/: دام ویژه صید ماهی بیلگه.

پارگاز /pārgāz/: به کشتی‌های بزرگ ماهیگیری یا حمل بار گفته می‌شود.

پارو /pāru/: پاروی کرجی ← آورو.

پَره /pare/: نوعی تور بسیار بزرگ که صیادان آن را در دریا می‌گسترانند و پس از انجام صید آن را با طناب‌های محکم به ساحل می‌کشند.

پَره‌شون /parə-šo:n/: افرادی که مسئول ریختن پَره در دریا هستند.

پَگه /pagə/: پایگاه؛ صیدگاه، محل اسکان صیادان در کنار دریا.

پوکِه /pukə/: چکمه لاستیکی بزرگ تا بالای ران.

پوکِه‌چی /pukəči/: کسی که پوکِه می‌پوشد.

پیچار /pičār/: به هر سه تا پنج گره دام، پیچار می‌گویند.

تَشکِه /taškə/: گره‌خوردگی دام.

توروس /turos/: طناب‌های بسیار کلفت و محکم برای کشیدن دام‌های پَره از دریا؛ واحد اندازه‌گیری برابر با صد متر.

توروه /turwə/: وسط پَره که در دریا گسترده و پهن شده و محل تجمع ماهی است.

جورزه /jorzə/: کَرَف، یونولیت؛ همچنین به بخش بالای تور گفته می‌شود.

جیرزه /jirzə/: سُرَب؛ همچنین به بخش زیرین تور گفته می‌شود.

چشمه /čəsmə/: به شبکه‌های تور ماهیگیری گفته می‌شود.

چکَس /čəlas/: دام بدون طناب و سُرَب.

چوزن /ču-za:n/: مزایده گذاشتن ماهی در بازار ماهی فروشان.

- چهارشاخ /čāhār-šāx/: طناب رابط میان سه پیچار دام.
چینی /čini/: سوزن مخصوص دوختن و بافتن دام.
چینیک چی /činik-či/: فردی که کارش دوختن و بافتن تور صیادی است.
خال /xāl/: هر صد متر پره یک خال است.
داک /dāk/: وسیله‌ای برای کشیدن ماهی‌های بزرگ از تور.
دریاگوشه /daryāgušə/: گوش ماهی.
دستک /dastak/: همان شونه است.
دُم /do:m/: دام، تور ماهیگیری.
دُم‌پشت‌زن /do:m-pušt-za:n/: آماده کردن دام با سُرَب و طناب برای صیادی.
دُم‌دول /do:m-dul/: دامی که به یک چوب دوشاخه به پهنای دو متر وصل است و توسط ماهیگیر در رودخانه نگه داشته می‌شود تا ماهی در آن بیفتد.
دُم‌وُج /do:m-voj/: کسی که تور ماهیگیری می‌بافد.
دُم‌وِچَن /do:m-vačēn/: جمع کردن و برچیدن دام از دریا.
دوشاخ /du-šāx/: طناب رابط میان سرزه و جیرزه دام.
دولمبه /dulambə/: وسیله‌ای برای بالا کشیدن دام از اعماق دریا.
زیرزه /zirzə/: جیرزه.
ژگند /žagand/: چسبیدن گوش ماهی به دام.
سُرَب /sorb/: قطعه فلزی پهنی از جنس سرب، به اندازه بند انگشت، که در بخش زیرین دام می‌بندند تا آن را سنگین کند و در زیر آب نگهدارد.
سرزه /sarzə/: به طناب بلند روی پره گفته می‌شود.
سَرَمالا /sar-mālā/: رئیس صیادان.
سلی /sali/: نوعی تور ماهیگیری که صیاد با پرتاب کردن آن در دریا یا رودخانه و جمع کردن آن در مدّت زمان کوتاه، صید خود را به دست می‌آورد.
سَماک /sammāk/: ماهی فروش.
سولو /sulu/: گره‌خوردگی دام توسط ماهی.

سوه‌دُم /sowə-do:m/ دامی که شبیه سبدهای بزرگ است.
سینه /sinə/ واحد اندازه‌گیری تور ماهیگیری؛ برابر با یک و نیم متر.
شکت /ʃakat/ چوبی که در بستر کم‌عمق دریا نصب می‌کنند تا دام را نگه دارد.
شونه /ʃo:nə/ وسیله‌ای که مانع جمع شدن سرزه و زیرزه می‌شود و به عبارتی دام را در دریا باز نگه می‌دارد.
فُروُد /forud/ آماده کردن تور ماهیگیری برای صیّادی.
فوکوتن /fukutan/ ریختن پره در داخل دریا برای صید ماهی.
کَت /kat/ به هر سی تا سی و پنج سینه تور ماهیگیری گفته می‌شود.
کچ‌سنگ /kaj-sang/ سنگی که به زیرزه وصل است تا به کف دریا برسد.
کرجی‌دکف /karji-dəkaf/ کسانی که در داخل کرجی هستند و پره را می‌ریزند.
کوروب /kurub/ به بسته‌بندی‌های توروس گفته می‌شود.
کوته‌غول /kutə-γul/ وقتی که گستردگی پره پنج تا ده توروس باشد.
کورْدُم /kur-do:m/ به شبکه‌های کوچک تور اطلاق می‌شود که عمدتاً برای صید ماهی‌های کوچک یا کولی کاربرد دارد.
کول‌فکش /kul-fəkaš/ کسی که یاور و کمک کار پوکه‌چی است.
کولی‌دُم /kuli-do:m/ تور ویژه صید کولی.
کیت /kit/ چوبی به درازای دو متر که در یک سوی آن فلزی دو یا سه شاخه به طول بیست سانتی‌متر تعبیه شده و با آن ماهی را از زیر بوته‌ها و درختچه‌های بستر رودخانه بیرون می‌کشند؛ نیزه‌ای سه شاخه.
کیل‌کش /kilə-kaš/ چکمه لاستیکی برای رفتن به دریا یا رودخانه که بلندی آن از نوک پا تا بالای سینه صیّاد می‌رسد.
گرنجه /gəranjə/ همان ژگند است.
لافند /lāfand/ طناب؛ اصطلاحاً تور ماهیگیری که به طناب دوخته می‌شود.
لَبَر /labar/ وسیله‌ای که دام را از دریا بیرون می‌کشد.
لکه‌دُم /lakə-do:m/ دامی که در بخش کم‌عمق دریا برای صید ماهی گذاشته می‌شود.

- لوسمان /lusmān/: به صیاد ماهیگیر یا به عبارتی به سرما لا گفته می‌شود.
- لیم /lim/: خزه‌ای که به تور ماهیگیری می‌چسبد.
- ماشک /māšk/: همان سلی است.
- مالا /mālā/: ماهیگیر، صیاد.
- مالاکان /mālākān/: چوب دوشاخه‌ای که تور ماهیگیری را به وسیله آن از آب بیرون می‌کشند.
- ماهی دُم /māhi-do:m/: دام یا تور مخصوص صید ماهی.
- میاق /miyāq/: شیشه؛ نشانه‌های شیشه‌ای بر روی دام؛ وسیله‌ای توپ‌مانند اما از جنس شیشه که علائم دام‌ها در فواصل دور دریاست.
- میکال /mikāl/: قلاب ماهیگیری.
- میکال‌لله /mikāl-lələ/: چوب مخصوص ماهیگیری.
- نخ نایلون /nax-e nāylun/: به نخ‌هایی گفته می‌شود که در بافتن دام به کار می‌رود.
- نساوای /nesā-vāy/: وسیله‌ای برای بستن و ثابت نگه‌داشتن تراکتور، تا پَره را از دریا بیرون کشد.
- نو /now/: کرجی، کرجی پارویی، قایق بدون موتور.
- نودونبال /now-dunbāl/: کرجی.
- وَرُو /vuru/: حرکت دادن دُم‌دول در رودخانه یا دریا برای به دام انداختن ماهی.
- وَره /varə/: به عرض تور ماهیگیری گفته می‌شود.
- وَشه دُم /vašə-do:m/: شبکه‌های بزرگ تور ماهیگیری.
- وَكَف /vakaf/: گره خوردگی تورهای ماهی در دریا.
- وَكفته دُم /vakaftə-do:m/: دام یا تور ماهیگیری که در بستر دریا گیر کرده است.
- وینچ /vinč/: طنابی که یک سر آن به تراکتور و سر دیگرش به دام یا پَره وصل است و آن را از دریا به خشکی می‌کشد.
- یازده‌سینه /yāzdə-sinə/: زمانی که حداکثر ارتفاع پَره از سطح آب تا بستر دریا یازده متر باشد.

یاما ق /yāmāq/: وسیله‌ای که با آن دام را می‌دوزند.

منابع

رضائی باغبیدی، حسن، ۱۳۸۰، «معرفی زبان‌ها و گویش‌های ایران»، تهران.
عظیمی دوبخشری، ناصر، ۱۳۸۵، جغرافیای طبیعی گیلان، رشت.